

بیکاری والدین؛ تهدید آموزش کودکان

بیکاری سرپرست خانوار نه تنها باعث محرومیت تحصیلی کودکان می‌شود بلکه چرخه فقر میان نسل‌ها را بازتولید می‌کند و آینده اجتماعی کشور را به خطر می‌اندازد

هر روز که کودکی در ایران از تحصیل جا بماند، گامی است به عقب برای جامعه‌ای که به دنبال توسعه و عدالت آموزشی است. بازماندگی از تحصیل یعنی فرصت‌های سوخته، استعداد‌های دفن‌شده و تداوم چرخه فقر. بر اساس گزارش سیاستی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی–منتشر شده در پایگاه خبری این وزارتخانه- استان سیستان و بلوچستان از سال ۱۳۹۳ تا ۱۴۰۱ بالاترین نرخ بازماندگی از تحصیل را داشته و استان‌های خراسان رضوی، تهران، خوزستان و آذربایجان در رتبه‌های بعدی قرار دارند. بازماندگی از تحصیل در ایران نتیجه عواملی شامل فقر، بیکاری، نابرابری جنسیتی، دسترسی نامطلوب جغرافیایی و کیفیت پایین نظام آموزشی است. این مساله به‌ویژه در میان دختران روستایی و خانوارهایی با سرپرست بیکار یا با تحصیلات پایین، شدت بیشتری دارد.

بنا بر همین گزارش، در خانوارهایی که دارای کودک بازمانده از تحصیل هستند احتمال بیکاری سرپرست خانوار بیشتر است. به عبارت دیگر احتمال بیکاری سرپرست خانوار که دارای کودکان بازمانده از تحصیل هستند بین ۳ تا ۶ درصد بیشتر از احتمال بیکاری سرپرست خانواری است که کودکان در حال تحصیل دارد.

نقطه آغاز یک زنجیره نابرابر

بیکاری در هر جامعه‌ای تنها به معنای خالی ماندن جیب سرپرست خانوار نیست؛ این پدیده به سرعت به دیگر عرصه‌های زندگی خانوادگی سرریز می‌شود و بنیان‌های اجتماعی را فرسوده می‌کند. در ایران امروز، که بازار کار با رکود مزمن، اشتغال غیررسمی گسترده و تورم بالا دست‌وپنجه نرم می‌کند، بیکاری سرپرست خانوار تنها به یک بحران اقتصادی محدود نیست؛ بلکه تأثیری مستقیم بر آموزش کودکان و احتمال ترک تحصیل آنان دارد. در واقع، چرخه‌ای شکل گرفته است که در آن بیکاری والدین منجر به فقر آموزشی فرزندان

مدرسه؛ رویای دوردست کودکان کم‌برخوردار

فقر، بیکاری و نابرابری موجب شده بسیاری از کودکان از تحصیل بازمانند و شکاف آموزشی میان خانواده‌ها روز به روز گسترده‌تر شود

«وقتی مدرسه روستا تعطیل شد، گفتند باید بچه‌هایمان هر روز ۲۰ کیلومتر راه بروند تا به شهر برسند. ما نتوانش را نداشتیم. همان شد که دخترم خانه‌نشین شد.» روایت یک مادر در جنوب کرمان، بازتابی است از هزاران داستان مشابه در ایران؛ داستان کودکانی که در میانه فقر، فاصله جغرافیایی و نابرابری، از حق ابتدایی خود یعنی تحصیل محروم می‌شوند.

دو گزارش رسمی که اخیراً منتشر شده‌اند، تصویری نگران‌کننده از آینده آموزش در ایران به دست می‌دهند. وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در گزارش سیاستی تازه خود بر ابعاد اقتصادی و اجتماعی بازماندگی از تحصیل انگشت گذاشته است. کمی بعدتر، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی نیز در گزارشی مفصل، به «گونه‌شناسی مدارس» پرداخته و نشان داده است که چگونه انواع مختلف جداسازی، از پولی و غیرپولی گرفته تا بر اساس هوش و استعداد، عدالت آموزشی را تضعیف کرده است. ترکیب این دو گزارش، تصویری روشن از بحران در آموزش عمومی ایران را نمایان می‌کند: مدرسه دیگر برای همه نیست.

بزرگ‌ترین عامل بازماندگی از تحصیل

وزارت کار در گزارش خود با استفاده از داده‌های مرکز آمار، نشان داده که احتمال ترک تحصیل در خانواده‌های فقیر به شکل معناداری بیشتر از دیگران است. به گفته نویسنده این گزارش، نرخ بیکاری سرپرستان خانوارهای بازمانده از تحصیل، سه تا شش درصد بالاتر از میانگین است و میزان زن سرپرستی در این خانواده‌ها تقریباً دو برابر دیگر خانواده‌ها گزارش شده است.

ریحانه مروتی کارشناس آموزش، در این باره می‌گوید: «وقتی یک خانواده با درآمد حداقلی، هم باید اجاره خانه بدهد و هم هزینه درمان و خوراک را تأمین کند، تحصیل بچه‌ها به اولویت آخر تبدیل می‌شود. در بسیاری از مناطق، هزینه رفت‌وآمد یا خرید لباس مدرسه خودش یک مانع جدی است.»

این روایت‌ها با داده‌های رسمی همخوان است. وزارت

کار در گزارش خود می‌نویسد: «خانواده‌های فقیر نه‌تنها بیشتر در معرض بازماندگی فرزندان‌شان از تحصیل هستند، بلکه حتی در صورت ثبت‌نام فرزندان، توان پشتیبانی لازم برای ادامه مسیر آموزشی را ندارند.»

مدارس دولتی و غیردولتی

گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس به یکی از بحث‌برانگیزترین جنبه‌های نظام آموزشی کشور پرداخته است: رشد چشمگیر مدارس غیرانتفاعی. این مدارس که بر اساس مصوبه مجلس در سال ۱۳۶۷ پایه‌گذاری شدند، در ابتدای دهه ۷۰ تنها ۲۰۱ مدرسه بودند؛ معادل یک‌چهارم درصد کل مدارس کشور. اما این رقم در سال ۱۳۹۵ به حدود ۱۳ هزار مدرسه رسید که بیش از ۱۲ درصد مدارس کشور را تشکیل می‌دهند. نویسندگان گزارش صراحتاً هشدار داده‌اند: «مدارس غیرانتفاعی بر پایه نابرابری‌های اقتصادی شکل می‌گیرند. این نوع مدارس، آرمان تساوی امکانات آموزشی را زیر سؤال می‌برند. هر قدر ثروت و موقعیت خانواده کمتر باشد، شانس کودک برای بهبود جایگاه اجتماعی از طریق آموزش کاهش می‌یابد.»

این جداسازی نه‌تنها از نظر اقتصادی بلکه از نظر فرهنگی نیز پیامدهای سنگینی داشته است. بسیاری از کارشناسان معتقدند مدارس غیرانتفاعی به تقویت حس «برتر بودن» در میان دانش‌آموزان برخوردار منجر شده و شکاف اجتماعی را از همان دوران کودکی بازتولید می‌کند. یک معلم دبیرستان دولتی در حاشیه تهران می‌گوید: «دانش‌آموز من وقتی کتاب کمک‌درسی ندارد، چطور باید با بچه‌ای رقابت کند که هر روز معلم خصوصی می‌بیند؟ ما عملاً دو نوع کلاس داریم: یکی برای توانمندها و دیگری برای بقیه.»

مناقشه بر سر پولی شدن آموزش

بحث بر سر پولی شدن مدارس از همان ابتدای گسترش مدارس غیرانتفاعی تا امروز ادامه داشته است. علی‌اصغر فانی، وزیر آموزش و پرورش دولت یازدهم، بارها در برابر انتقادات مجبور شد توضیح دهد که «دولت قصد پولی

کردن آموزش را ندارد.» فخرالدین دانش‌آشتیانی، وزیر بعدی نیز گفت: «واقعیت این است که دولت به‌تنهایی از پس اداره آموزش برنمی‌آید. مشارکت بخش خصوصی می‌تواند باعث شود کیفیت مدارس دولتی هم ارتقا پیدا کند.»

با این‌حال، تجربه سه دهه اخیر نشان داده این وعده تحقق نیافته است. مدارس دولتی نه‌تنها بهبود نیافته‌اند، بلکه در بسیاری موارد کیفیت‌شان کاهش یافته و به محلی برای تحصیل اجباری دانش‌آموزانی تبدیل شده‌اند که توان پرداخت شهریه‌های مدارس غیرانتفاعی را ندارند.

از نخبه‌پروری تا فرار مغزها

یکی دیگر از محورهای گزارش مرکز پژوهش‌ها، جداسازی دانش‌آموزان بر اساس ضریب هوشی است. نویسندگان گزارش با اشاره به آمارها یادآور شده‌اند که در سه دهه گذشته، مدارس استعداد‌های درخشان و تیزهوشان به‌طور گسترده گسترش یافته‌اند. در سال‌های اخیر، شمار دانش‌آموزان این مدارس به بیش از ۱۴۶ هزار نفر رسیده؛ یعنی ۱۵ برابر بیشتر از دو دهه پیش.

اما پیامد این جداسازی چندان مثبت نبوده است. گزارش مرکز پژوهش‌ها هشدار می‌دهد: «بخش مهمی از پروژه فرار مغزها به دانش‌آموزان مدارس تیزهوشان اختصاص دارد. سرمایه‌گذاری سنگین آموزشی بر روی این گروه در نهایت نصیب کشورهای توسعه‌یافته می‌شود. نظام آموزشی ایران هزینه می‌کند، اما محصول آن در کشور باقی نمی‌ماند.» مروتی کارشناس آموزش در این باره می‌گوید: «مدارس تیزهوشان به جای اینکه موتور محرک توسعه ملی باشند، به سکوی پرتاب مهاجرت تبدیل شده‌اند. نتیجه این شده که استعدادها در ایران پرورش می‌یابند، اما میوه‌اش جای دیگری چیده می‌شود.»

وضعیت خاص مدارس استثنایی

گزارش مرکز پژوهش‌ها در بخش دیگری به مدارس ویژه

برای دانش‌آموزان دارای اختلالات رفتاری، اوتیسم یا معلولیت‌های جسمی پرداخته است. در این موارد، نویسندگان جداسازی را مثبت ارزیابی کرده‌اند و معتقدند آموزش در محیط‌های ویژه می‌تواند کیفیت یادگیری این کودکان را بهبود دهد. اما همین گزارش تأکید می‌کند که امکانات آموزشی در این مدارس به شدت محدود است و در عمل بسیاری از کودکان دارای معلولیت، به دلیل نبود زیرساخت مناسب از تحصیل بازمی‌مانند. در عین حال یکی از یافته‌های جالب گزارش مجلس، به تعدد مراکز تصمیم‌گیر در حوزه مدارس مربوط می‌شود. در حال حاضر، هفت مرجع مختلف از مجلس و دولت گرفته تا شورای عالی انقلاب فرهنگی و حتی وزارت ارتباطات، هر کدام بخشی از مدارس را تأسیس یا مدیریت کرده‌اند. از مدارس قرآنی و شاهد گرفته تا مدارس هوشمند و نمونه دولتی، همگی محصول تصمیم‌گیری‌های پراکنده‌اند. نویسندگان گزارش پیشنهاد داده‌اند که «مجلس یا شورای عالی آموزش و پرورش باید مسوولیت تام و تمام تکثیر و تکامل مدارس را به عهده بگیرد و مداخله سایر نهادها تعیین شده.»

مدرسه به‌عنوان مرز طبقاتی

یافته‌های وزارت کار و مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد مدارس ایران بیش از برابری، نابرابری را تعمیق می‌کنند. کودکان فقیر و روستایی اغلب از تحصیل بازمی‌مانند و دانش‌آموزان مدارس دولتی با حداقل امکانات درس می‌خوانند، در حالی که دانش‌آموزان برخوردار مسیر ویژه‌ای طی می‌کنند و بسیاری به دانشگاه‌های خارج از کشور راه می‌یابند. وزارت کار نسخه‌ای شامل حمایت اجتماعی مدرسه‌محور، کمک‌های نقدی به خانواده‌های فقیر، تغذیه رایگان و ارتقای مدارس محروم ارائه داده است، اما موفقیت آن به‌بودجه‌واراده‌سیاسی وابسته است. در غیر این صورت، نسل آینده فاقد مهارت و فرصت رشد خواهد بود و بازتولید فقر و نابرابری و آسیب‌های اجتماعی افزایش می‌یابد، هزینه‌ای سنگین برای دولت و جامعه به همراه خواهد داشت.

پولی شدن آموزش؛ قانون نانوشته

یکی از عوامل تشدیدکننده بحران، پولی شدن آموزش عمومی است. در حالی که اصل سی‌ام قانون اساسی بر آموزش رایگان تا پایان دوره متوسطه تأکید دارد، مدارس دولتی به‌طور فزاینده‌ای از خانواده‌ها مبالغی تحت عنوان کمک‌های اجباری، شهریه‌های پنهان یا هزینه‌های جانبی دریافت می‌کنند. برای خانواده‌ای که سرپرست آن بیکار است، همین هزینه‌های ظاهراً جزئی به مانعی جدی برای ادامه تحصیل فرزندان تبدیل می‌شود. به گفته یکی از فعالان صنفی معلمان، در بسیاری از مدارس دولتی، حتی ثبت‌نام ابتدایی هم بدون پرداخت مبالغی غیررسمی امکان‌پذیر نیست. خانواده‌های فقیر یا بیکار توان پرداخت این هزینه‌ها را ندارند و کودکان‌شان به‌سادگی از چرخه آموزش حذف می‌شوند.

این موضوع به‌ویژه در استان‌های محروم ایران مانند سیستان و بلوچستان، خوزستان و هرمزگان برجسته‌تر است. در این مناطق، خانواده‌ها حتی توانایی تأمین ملزومات ابتدایی مانند کفش و کیف مدرسه را ندارند. بنابراین، بسیاری از کودکان به کارگری در خیابان‌ها، دست‌فروشی، یا حتی مشاغل پرخطر مانند کارگاه‌های غیرایمن کشانده می‌شوند. نتیجه روشن است: چرخه فقر تداوم می‌یابد و نسل آینده نیز با همان محدودیت‌های آموزشی و شغلی مواجه خواهد بود. در این میان دختران بیش از پسران در معرض ترک تحصیل به دلیل بیکاری والدین هستند. در بسیاری از خانواده‌ها، وقتی منابع محدود می‌شود، اولویت آموزش به پسران داده می‌شود. دختران نه‌تنها از حق آموزش محروم می‌شوند، بلکه در معرض ازدواج زودهنگام نیز قرار می‌گیرند. کارشناسان حقوق کودک بارها هشدار داده‌اند که ازدواج کودکان، به‌ویژه دختران زیر ۱۸ سال، در خانواده‌های فقیر و بیکار بیشتر دیده می‌شود. این پدیده، علاوه بر سلب فرصت تحصیل، آثار جبران‌ناپذیری بر سلامت جسمی و روانی دختران می‌گذارد.

آموزش



A T I V E N O

یادداشت

O P I N I O N

نازنین دولتشاهی

معلم

چالش‌های تحقق اصل ۳۰ قانون اساسی

اصل ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آموزش و پرورش رایگان و اجباری تا پایان دوره متوسطه را برای همه ایرانیان تضمین کرده است. این اصل یکی از پایه‌های حقوق اجتماعی و توسعه انسانی کشور محسوب می‌شود و نقش مهمی در توانمندسازی نسل‌های آینده دارد. با این حال، بیش از چهار دهه از تصویب قانون اساسی می‌گذرد و در عمل، تحقق کامل این حق بنیادین با چالش‌های جدی روبه‌روست. یکی از اصلی‌ترین چالش‌ها، پولی شدن آموزش عمومی است. هرچند مدارس دولتی به‌صورت رسمی رایگان تعریف شده‌اند، اما هزینه‌های غیررسمی مانند شهریه‌های جانبی، کلاس‌های تقویتی، کتاب‌های کمک‌آموزشی، لباس فرم و حتی هزینه ایاب و ذهاب، بار سنگینی بر خانواده‌ها وارد می‌کند. در خانواده‌هایی که سرپرست‌شان بیکار یا دارای درآمد پایین است، این هزینه‌ها به مانعی جدی برای ادامه تحصیل فرزندان تبدیل می‌شود. بررسی‌های میدانی نشان می‌دهد بسیاری از کودکان در مناطق محروم یا حاشیه شهرها به دلیل توان مالی خانواده، از ثبت‌نام در مدرسه بازمی‌مانند یا ترک تحصیل می‌کنند. چالش دوم، عدم دسترسی عادلانه به امکانات آموزشی است. مدارس در مناطق محروم اغلب با کمبود معلم، کلاس‌های پرجمعیت، تجهیزات ناکافی و زیرساخت‌های محدود مواجه‌اند. در بسیاری از استان‌های مرزی و روستاهای دورافتاده، حتی دسترسی به دوره متوسطه به شکل کامل ممکن نیست. این محدودیت‌ها به طور مستقیم مانع تحقق اصل ۳۰ می‌شوند و کودکان را از برخورداری برابر از حق آموزش محروم می‌کنند.

رکود اقتصادی و بیکاری سرپرست خانوار نیز نقش مهمی در بازماندن کودکان از تحصیل دارد. وقتی والدین شغل پایدار و درآمد کافی ندارند، فرزندان به جای درس خواندن ناچار به کمک به معیشت خانواده می‌شوند. کودکانی که وارد بازار کار می‌شوند، از آموزش و پرورش بازمی‌مانند و این امر چرخه‌ای از فقر و محرومیت میان نسل‌ها ایجاد می‌کند. دختران به ویژه آسیب‌پذیرتر هستند؛ در بسیاری از خانواده‌ها وقتی منابع محدود است، اولویت تحصیل به پسران داده می‌شود و دختران ممکن است به ازدواج زودهنگام یا کار در خانه مجبور شوند. چالش دیگر، ضعف نظارت و سیاست‌گذاری هماهنگ در نظام آموزشی است. تعدد نهادهای تصمیم‌گیرنده، از وزارت آموزش و پرورش تا شوراهای عالی و نهادهای غیرآموزشی، باعث شده سیاست‌ها یکپارچه نباشند و اجرای آموزش رایگان با نارسایی مواجه شود. کارشناسان معتقدند بدون یک نقشه راه ملی که پیوند میان اشتغال، حمایت‌های اجتماعی و آموزش رایگان را برقرار کند، اقدامات مقطعی اثر بلندمدت نخواهند داشت. پیامدهای محدودیت در اجرای اصل ۳۰ تنها به حوزه آموزشی محدود نمی‌شود. کودکان بازمانده از تحصیل در معرض آسیب‌های اجتماعی متعدد قرار می‌گیرند: افزایش کودکان کار، افت تحصیلی، بزهکاری، کاهش اعتماد به نفس و مشکلات روانی و اجتماعی. این کودکان همچنین شانس محدودی برای ورود به آموزش عالی و مشاغل با درآمد مناسب خواهند داشت و در نتیجه، فقر و محرومیت در نسل بعد نیز ادامه می‌یابد.